

به نام خدا
و سلام بر پدر بزرگوار و همه دوستان عزیز.

نهان کردن خنده خدا:

چون پچَهِد خنده ز من، خنده نهان دارم ازو
روی ترش سازم ازو، بانگ و فغان آرم ازو
مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۱۴۲

طبق این بیت زیبا وقتی خداوند می خواهد شادی اش را از طریق من در جهان جاری کند، من آن شادی را پنهان کرده و بروز نمی دهم، چرا؟ چون من ذهنی ای که در من پرورنده شده مثل مریخ تا شادی و بزمی را می بیند، با خنجرش یعنی غم و غصه و بالا آوردن هیجانانگیز و دردها جلوی من می ایستد. من را روترش می خواهد، می خواهد که من فقط با سبب سازی های ذهنی بخندم. یعنی اگر به یک چیز مادی و هدفی رسیدم و یا مالی را زیاد کردم خوشحال باشم و برای از دست دادن این ها هم ناراحت شوم و ماتم بگیرم.

شب که جهان است پر از لولیان
زهره زند پرده شنگولیان

بیند مریخ که بزم است و عیش
خنجر و شمشیر کند در میان
مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۱۰۴

اگر من ذهنی موفق شود که امور زندگی ام را به دست بگیرد، حتی به ناله و شکایت و فغان می افتم. در واقع من از خداوند شکایت و ناله می کنم که چرا مرا به خواسته هایم نرساند و بی مرادم کرد. در این مورد بیدار و آگاه نیستم که هر بی مرادی قلاووز بهشت است و خداوند می خواهد به من بفهماند که مرکز آلوده ام را ببینم که برای این دنیا چطور نالان شدم. و بدانم که این قضا و کن فکانش است که با تسلیم و پذیرش من، زندگی ام را سامان می دهد، نه من ذهنی با ذهن سبب سازش.

پس من با ادامه روش من ذهنی ام جلوی خنده خدا را که هر لحظه می خواهد بخندد و از طریق من خودش را بیان کند می گیرم. او هر لحظه با من از طریق اتفاقات شوخی می کند، می خواهد بخندم ولی من ذهنی ام با دخالت هایش از طریق قضاوت و پندار کمال و می دانم ها و سبب سازی های ذهنی و مهم تلقی دادن آنچه ذهن نشان می دهد، باعث می شود من آن خنده را پنهان کنم، و این لحظه که می تواند برایم همچون بهشت پربرکت باشد را تبدیل به جهنم می کنم.

ما روزهای چهارشنبه یا هر زمانی که با مرکز عدم شده به این برنامه گوش می دهیم، یعنی در این لحظه هیچ چیز دیگری برایمان مهم نیست، چون ممکن است ذهن بگوید: حالا بس است برو بیرون بگرد، برنامه دیگری را ببین یا بنشین مشغول خوردن و حرف زدن شو، ولی ما با بی اهمیت کردن خواسته های من ذهنی مان متوجه می شویم که چقدر عنايات خدا هم نصیبمان می شود و پیام های مولانای جان را در برنامه دریافت می کنیم. و پیام هایی از قبیل:

کسی که با باورش همانیده باشد، از جنس خدا نیست.

هر کسی که در این لحظه راضی باشد، خدا را امتحان نمی کند. یعنی با سبب سازی ذهنش در این لحظه شکایت نمی کند و ناراضی نمی شود.

پیاموز از پیمبر کیمیایی
که هر چت حق دهد، می ده رضایی

همان لحظه در جنت گشاید
چو تو راضی شوی در ابتلایی
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۶۷۵

هزار ابر عنایت بر آسمان رضاست
اگر بیارم، از آن ابر بر سرت بارم
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۷۲۳

وقتی ناامید می شوید بگوید من چه کار اشتباهی انجام دادم؟

دخالت های من ذهنی در امور زندگی ام به جای قضا، زندگی ام را به جهنم تبدیل کرده نه خداوند با کن فکانش.

🌸 ما از تعظیم خدا خوب آگاه نشدیم و خودمان را از پایگاه شرف که بودن در فضای یکتایی و استفاده از خرد کل است به فضای ظلمانی ذهن انداختیم و این همه درد ایجاد کردیم.

🌸 اگر درد داشته باشیم و از اتفاق این لحظه ناراضی باشیم و مثل شخص عنود ستیزه کنیم، داریم خدا را امتحان می کنیم.
🌸 ما آن قدری می خندیم که شایسته اش هستیم. فقط با فضاگشایی و عدم کردن مرکز، ما شایسته تر می شویم.

کز روی، جَفَّ الْقَلَمُ كُرَّ آیدت
راستی آری، سعادت زایدت
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۱۳۳

و حدیثی می گوید :
-«جَفَّ الْقَلَمُ بِمَا أَنْتَ لَاقٍ.»
«خشک شد قلم به آنچه سزاوار بودی.»
- (حدیث)

🌸 اغلب پیام ها به صورت بی مرادی می آیند. هروقت عصبانی شدیم، بدانیم که داریم اشتباه می کنیم.

تجربه من در این هفته :
شب سه شنبه پسر زنگ زد و از وضعیت پوستی بدنش شکایت داشت. چرا؟ چون من ذهنی با پندار کمال زیبایی اندامش را برایش مهم جلوه داده بود و نمی خواست که او این لحظه بخندد و به صورت یک هیجان منفی مثل ترس و اضطراب که ممکن است این رفع نشود، خنده اش را پوشاند و تبدیل به شکایت کرد.

بعد من هم که نتوانسته بودم تعظیم خدا را به جا آورم و ذهنم را ساکت کنم تا غم و غصه ای را به خود راه ندهم، بلکه در نقش مادری ام اشک می ریختم و شروع به دعا برایش کردم که این مسئله را خدا برایش رفع کند، درحالی که فراموش کرده بودم قضا دارد کارش را می کند و یک متخصص معروف در آن شهر در نزدیکی منزلش را هم با این که چند ماه پیش در جای دیگری وقت گرفته بود، توانست پیدا کند. پس چه جای نگرانی و ترس بود؟!
پس این ما در من ذهنی هستیم که تا وقتی جسمها را در مرکز خود می گذاریم، این لحظه را به مسئله و مانع تبدیل می کنیم و نمی گذاریم خدا از طریق ما بخندد و شاد باشیم. در صورتی که باید بگوییم:

چگونه خنده بپوشم؟ انارِ خندانم
نبات و قند نتاند نمود سماقی
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۱۰۱

با کمال احترام
مهردخت از چالوس